

همانطور که در اجتماعات مختلفه بشری زیاد دیده میشود اشکال در تشخیص که مجاسن قومی نزد قومی معایب است، (۱) و بالعکس، جرائم و همانطور که زیاد دیده میشود پاره نئی از امور در زمان گذشته بعنوان خوب، شناخته میشود و امروزه بعنوان بد، و بالعکس، همینطور بسیاری از امور وجود دارند که هر کدام نسبت بدو شخص مختلف ممکن است تغییر عنوان بدهند یعنی بواسطه وجود علل عارضی ممکن است امر واحدی نسبت بیک شخص جرم شناخته شود و نسبت بشخص دیگر جرم شناخته نشود یا اینکه نسبت بیک جرم بزرگ غیر قابل عفو شناخته شود و نسبت بدیگری جرم کوچک قابل عفو؛ مثلاً اگر مهمترین امور را که عبارت از قتل است در نظر بگیریم میبینیم نسبت بیک نفر قاتل عادی جرم غیر قابل عفو است که مجازات آن اعدام میباشد و نسبت بیک نفر سرباز قاتل که در میدان جنگ بقتل سرباز کشور مخاصم پرداخته ابراز شجاعت و خدمتی است که پاداش آن ترفیع درجه میباشد - در صورت تکرار عمل، قاتل اولی محکومیتش متعدد میشود و قاتل دومی تشویقش اضافه میگردد - اولی فعل خود را مخفی و انکار میکند، دومی فعل خود را اظهار و بآن افتخار مینماید و نیز همین امر قتل را اگر یکنفر وضع نسبت بشخص شریف یا یکنفر فقیر نسبت بشخص ثروتمندی مرتکب شود، جرمش در نظر جامعه غیر قابل عفو شمرده میشود (بهمان دلیل که اغلب یا تمام این نوع قاتلین بمجازات میرسند) و بالعکس اگر آنرا یکنفر متعین نسبت بشخص گمنام یا یکنفر ثروتمند نسبت بشخص فقیری مرتکب شود جرمش کوچک و قابل عفو محسوب میگردد (بهمان دلیل که اغلب یا تمام این نوع قاتلین مادامی که متعین یا ثروتمند هستند بمجازات نمیرسند) (۲)

(۱) ترجمه مصرافی است که در عربی ضرب المثل شده و آن اینست: مجاسن قوم عند قوم معایب.

(۲) البته در قانون بعنوان متعین یا ثروتمند بودن برای کسی امتیاز قائل نشده اند ولی چه باید کرد که جامعه از اول خلقت آدم تا روز قیامت عملاً نسبت بثروتمند متواضع بلکه متلق و نسبت بفقیر خشن و بیعاطفه بوده و هست و خواهد بود و نیز جامعه در مقابل ثروت هر گناهی را قابل اقسام و در مقابل فقر هر نواب و صوابی را قابل انکار میداند و عمل او هم از اول دنیا تا کنون و از حالا تا موقعیکه ثروت و فقر وجود دارد بدون شبهه تابع همین نظر بوده و هست و خواهد بود.

جریان و مشاهده این اوضاع و احوال دلیل محسوسی است بر آنکه این «خوبیها» و «بدیها» را که ما میشناسیم خوبیها و بدیهای ذاتی واقعی نیستند بلکه اموری عرضی هستند که دائمآدر تغییر و تبدل میباشند و نیز دلیل محسوسی است بر آنکه تغییر عنوان امور و تغییر نظر مردم و تحسین و تقبیحی که اشخاص از امور میکنند ربطی بماهیت امور ندارد بلکه ربط باموری عرضی دارد که در حساب بشری ما خوب یا بد بشمار رفته اند و اگر چه گاهی ممکن است بعضی از همین خوبیها و بدیها با حقیقت واقع منطبق شود (مانند برخی از محاسن و معایب بین المللی که تصور میروود بعلت اتفاق بشر در شناختن آنها، درحقیقت خوب یا بد هستند) ولی انطباق آن بر فرض صحت نه از جهت اینست که ما ذات خوبی و بدی را شناخته ایم بلکه از جهت تصادفی است که در انطباق خوبی و بدی عرضی با خوبی و بدی ذاتی حاصل شده است و روی همین اصل باز تصورات ما در شناختن خوبی و بدی ربطی بماهیت خوبی و بدی نخواهد داشت بدلیل آنکه اگر ذات خوبی و بدی را ما شناخته باشیم میبایست در تغییر عنوان، نظر ما تغییر نکند تا در نتیجه بتحسین یا بتقبیح نپرداخته و آندو را (یعنی تحسین و تقبیح را) بفعلیت درنیآورده و بصورت پاداش و کیفر اظهار نکنیم.

بنا بر این، چون جرائم همه تحت عنوان کلی «بدی» مندرج است و مجازاتها هم همه مولود نظر تقبیحی مجازات دهندگان است، لذا نه جرائم را در نفس الامر و در حقیقت و متن واقع میتوان جرائم دانست نه بر فرض دانستن، مجازاتهای متعلق بآنها را میتوان مجازاتهای متناسب حقیقی بسا جرائم شناخت زیرا: وقتی ما میتوانیم جرائم را جرائم واقعی و مجازاتها را مجازاتهای متناسب حقیقی با جرائم بدانیم یا بشناسیم که واقف بحقیقت امور و واقعیات اشیاء باشیم و هنوز برای بشر ممکن نشده است که بایندرجه از علم یا معرفت برسد تا بتواند حقیقت امور و واقعیات اشیاء را درک و مشاهده کند و بهمین جهت است که دینداران اعتراض بقوانین موضوعه ملل میکنند و میگویند قوانین را خدا باید وضع نماید زیرا که: فقط خدا حقیقت امور را میداند و فقط اوست که میتواند حقیقت جرم را تشخیص دهد و برای آن مجازاتی متناسب تعیین کند و این اعتراض در این محل بخصوص کاملاً درست و بمورد است.